

Anahita A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture Vol. No. 02, Dec 2015, pp 07-38	آناهیتا مجله علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی شماره: 02 فصلنامه دسامبر 2015 میلادی، صص 7-38
--	---

WithIndgy Shahnameh during the Reign of Safavid

*Ahmed Marjani Nejad

The present research, comparative exploration elaborate on examples of the impact of Ferdowsi Tusi in Iranian and Persian Safavi period with an emphasis on saving identity based on historical sequences Shahnameh.

After the fall of the Sassanids, according to the Shahnameh and the decline was due to the spread of culture and identity. So the question was raised during the reign of our smoke "Safavid" on Iran, how the course was extended for an upgrade? Purposes, including: assessment Iranian-Islamic identity markers combination Shiites Safavid era, to achieve the type of factors Shahnameh Iranian identity markers is then converted to Islam.

In this paper, we introduce social attributes of the Safavi rule, the performance at the national level in order to revive the ancient traditions associated with the approach of the Iranian identity, national, Islamic (Shii) have been investigated. Save identity reflects Iranian Persian, Shahnameh engage in the identification of significant issues that created an outstanding transformation in this period.

In line with research and analysis of the above, the expansion of the names of Shahnameh in the reign of the House of the Safavids were considered and charts were. In addition to symbols, names, during these five names, with roots and culture Shahnameh names can be expressed and released.

Group A: Names of Persian and Shahname, such as Sam- Rstm- Jamshid – and.....

Group two: Names Shahnameh, Turkish as: Rustam Byg- Farangez bigom - Jam bey -Rustam Pasha - Shahsavan and.....

Group Three: Names Shahnameh, Turkish, Islamic, such as: Allahverdi – Shahnezer- Bahram Ali- Shahverdi-Shahgholi and....

Group Four: Shahname names, Shia, such as: Rustamali- King Hussein - Shahverdy-Shahgholi and....

Group Five: Shahnameh names, Arabic, notshii, such as: Farohk Sultan - Adil Shah- Salimsultan and....

Open the charm and the names, indications of interest, popular and more alive Shahnameh, the national epic of Persian-speaking Iranians during the Safavid rule, was observed in the analysis and conclusions of the Shahnameh names, in addition to Iran, the land of the area, boundaries Ottoman Empire, the Balkans - Asia Minor - the Indian subcontinent (India - Pakistan, Bangladesh...) – Transoxiana And even the shapes, sounds, different pronunciation, the sort in some countries of North Africa and parts of Europe and has spread influence.

Key words: Shahnameh, Ferdowsi language and identity Sfvyan- Parsy- names of Iranian Shiites.

با لندگی شاهنامه در دوران حکومت صفوی

*احمد مرجانی نژاد

چکیده :

جستار حاضر، کنکاشی تطبیقی درباب تبیین نمونه هایی از تاثیر شاهنامه فردوسی توسی در دوره صفویان با تاکید بر هویت جویی ایرانی و زبان پارسی بر مبنای توالی تاریخی شاهنامه است. پس از سقوط ساسانیان، توجه به شاهنامه و رواج فرهنگ و هویت ناشی از آن سیر نزولی یافت. لذا این پرسش مطرح گشت که در دوران حکومت دودمان «صفوی» بر ایران زمین، چگونه سیر مذکور به صورت ارتقاعی گسترش یافت. اهداف مقاله، شامل: بررسی و شناخت شاخصه های هویت ترکیبی ایرانی-اسلامی (شیعی) دوران صفویه، دستیابی به عوامل تاثیرگذار شاهنامه بر نوع شاخصه های هویتی ایرانیان پس از تشرف به دین مبین اسلام است. در این نوشتار، ضمن معرفی اوصاف اجتماعی دوران حاکمیت صفوی ها، عملکرد در سطح ملی جهت ایجاد احیاء هویت ایرانی با رویکرد پیوند سنن باستانی، ملی، اسلامی (شیعی) بررسی شده است. انعکاس هویت جویی ایرانی زبان پارسی، تعامل شاهنامه در هویت یابی مذکور، از مسائل قابل توجهی است که تحولی شگرف در این دوره پدید آورد. در راستای تحقیق و تجزیه موارد فوق، گسترش اسامی شاهنامه ای در دوره حکومت خاندان صفوی مد نظر قرار گرفت و نمودار گردید که علاوه بر نمادها، القاب، طی دوران مذکور، پنج گروه اسامی، حاوی ریشه و فرهنگ اسامی شاهنامه ای را می توان چنین بیان و عرضه کرد.

گروه یک: اسامی اصیل پارسی و شاهنامه ای، همانند: سام-رستم-جمشید-و...

گروه دو: اسامی شاهنامه ای، ترکی همانند: رستم بیگ-فرنگیس بیگم-جم بی-رستم پاشا-شاهسون و...، گروه سه: اسامی شاهنامه ای، ترکی، اسلامی همانند: الله وردی-شاه نظر-بهرام علی شاهوردی-شاهقلی و...، گروه چهار: اسامی شاهنامه ای، شیعی، همانند: رستم علی-شاه حسین-شاهوردی-شاهقلی و...

گروه پنج: اسامی شاهنامه ای، عربی، غیرشیعی، همانند: فرخ سلطان - عادل شاه- سلیم سلطان سلیم، و... جدا بیت و گسترش اسامی مذکور، نشانه توجه و علاقه مردمی و زنده تر شدن شاهنامه، حماسه ملی ایرانیان پارسی گوی در دوره حکومت صفویان است. در تحلیل و نتیجه گیری مشاهده گردید که اسامی شاهنامه ای علاوه بر ایران زمین، در سرزمین هایی به وسعت، مرزهای امپراتوری عثمانی- شبه جزیره بالکان - آسیای صغیر - شبه قاره هند (هندوستان - پاکستان- بنگلادش-...) - ماوراءالنهر - و حتی به شکل ها، اصوات، لفظ های گوناگون، به نوعی در برخی از کشورهای شمال آفریقا و مناطقی از اروپا نیز نفوذ و رواج داشته است.

کلیدواژگان: شاهنامه فردوسی- زبان، اسامی پارسی- صفویان- هویت ایرانی- شیعی درآمد.

مقدمه:

وقایع و حوادث سرنوشت ساز تاریخی ؛ ملی ، حفظ و اشاعه امور فرهنگی ، سنت ها ، آداب و رسوم ، سالروز وفیات و اعیاد ، برای همه جوامع و ملل حائز اهمیت است و ارج نهاده می شوند. فردوسی توسی نیز با سرودن شاهنامه بسیاری از واژه ها و اسامی کهن را که در معرض فراموشی بود از نو زنده کرد و با ذکر این اسامی در شاهنامه آنها را جاودانه ساخت. صفویان اولین دولت ملی پس از سقوط ساسانیان در ایران بودند که با توجه به شاهنامه ، اهمیت ترویج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی شاهنامه ای واقف گردیدند و به گسترش زبان فارسی و هویت ایرانی اهتمام ورزیدند. یکی از تحولات قابل توجه این دوران ، گسترش اسامی شاهنامه ای و استفاده از اسامی ایرانی است.

شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار دودمان صفوی در ایران ، مولفه های تشکیل این حکومت را براساس ملیت و قومیت قرار داد. در این دوران حضور دشمن نواحی شرقی ، ازبکان ، و نواحی غربی ، عثمانی ، ضرورت توجه به حماسه های ملی را در ایران افزایش می داد ، با توجه به ترکیب جمعیتی ایران در دوره حکومت صفویه ، ضرورت احیاء سنن ملی و باستانی توسط شاهان صفوی امری اجتناب ناپذیر بود تا عاملی جهت وفاق ملی و پیوند بین گروه های قومی گردد. اگر در اسامی و نام هایی که مردم بر فرزندان خود می گذاشتند دقت شود ، پس از فروپاشی حکومت ساسانی بسیاری از اسامی ایرانی رو به فراموشی نهاد و اسامی عربی بر فرزندان گذاشته شد ، با توجه به گسترش فرهنگ شاهنامه ای ، شاهنامه خوانی و شاهنامه نویسی ، در احیای مجدد اسامی ایرانی ، فضای دیگری به وجود آمد و تحولی در نامگذاری فرزندان حاصل شد که شروع تحول در اسامی را در حکومت غزنویان می توان ملاحظه کرد.

این مقاله بر آن است تا عملکرد شاهان صفوی در جهت ایجاد پیوند ملی ، احیاء عظمت تاریخی ، با رویکرد بهره مندی از نماد های ملی و مذهبی ، زبان پارسی و شاهنامه ، به بررسی بپردازد. نوشتار ارائه شده با تاکید بر هویت جویی ایرانی و زبان پارسی در عصر صفویان بر مبنای توالی تاریخی شاهنامه ، تبیین نمونه هایی از تاثیر شاهنامه فردوسی توسی در دوره صفویان و بعد از آن را ، مورد کنکاشی تطبیقی قرار داده است.

شناخت اولیه از اوصاف ابوالقاسم فردوسی توسی ، پدیدآورنده اثری بی تایی در زبان و ادب پارسی و نیز خاندان صفوی ، بویژه شاه اسماعیل صفوی ، بنیانگذار دودمان صفوی ، به عنوان عامل

احیاء و گسترش فرهنگ شاهنامه ای، بیان موقعیت فردی و اجتماعی آنان، ویژگی های مقبول جامعه، شرایط تاریخی، مسلما در درک عمیق ارج نهی بر نهضت پاسداری و گسترش زبان و ادب پارسی، نقش بسزایی دارد. لذا ارایه مطالب پژوهشی در مواردی چون: هویت فردوسی توسی، توصیف اجمالی شاهنامه، تشریح اوضاع تاریخی و اجتماعی دوران صفویه در ایران، تثبیت جایگاه مدنی، فرهنگی صفویان از منظر مذهب، زبان، نژاد، ساختار حکومتی، تاثیر شاهنامه در تحول اسامی دوران صفویه و پس از آن در سلسله های غزنویان، سلجوقیان، ایلخانیان، تاثیر شاهنامه در آثار منظوم، مثنوی، ادبیات عامه، هنر، آداب و رسوم، مد نظر و لحاظ شده است.

فردوسی توسی و شاهنامه

بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

حکیم ابوالقاسم حسن ابن علی طوسی معروف به فردوسی، در روستای «باژ» (باز)، طابران توس است. (۳۱۹ - ۳۹۷ ه.ش). *، شاعر حماسه سرای ایرانی گوینده شاهنامه فردوسی با پنجاه هزار بیت که مشهورترین اثر حماسی فارسی است و طولانی ترین منظومه به زبان فارسی تازمان خود بوده است که تقریباً سی سال به طول انجامید. شاهنامه فردوسی جلوه گاه حیات ملتی است که سالیان دراز در اوج و فرود زندگی خویش تجربه ها اندوخته و سرمایه ذوقی و فکری و معنوی فراوان را در خلال تاریخ ممتد و پرشکوه خود جذب کرده است. (یاحقی، ۱۳۸۸: ۷۵) در واقع شاهنامه به مثابه پهنه ای از میراث مشترک ایرانیان، منبعی بس غنی از تمدن و فرهنگ ایران زمین است که تداوم و استمرار هویت ایرانی را از دنیای اسطوره ها، حماسه ها، اشعار ادبی، در آن می توان دید. فردوسی بی گمان در احیای هویت ملی نقش بی بدیلی داشته است. محتوای شاهنامه دارای ویژگی هایی است که سبب شده تا به امروز هویت ملی تداوم و استمرار داشته باشد. (صادقی، ۱۳۸۶). ایرانیان خواه به منزله قبیله، قوم، ملت، عجم، تازی و هر نام و عنوان دیگر، از دیرباز با هویت، سازمان، سامانی خودی داشته است. (مسکوب، ۱۳۴۸: ۳۵). استمرار و بقای هویت ملی ایران زمین، مدیون اندیشمندان سترگی چون فردوسی توسی است. در مورد زندگی فردوسی افسانه های فراوانی وجود دارد که چند علت دارد. محبوب نبودن فردوسی در دستگاه قدرت به دلیل شیعه بودن که در قرن های اول پس از پایان عمرش کمتر در مورد او نوشته شده است و دیگر این که به علت محبوب بودن اشعارش در بین مردم شاهنامه خوان ها مجبور شده اند برای زندگی وی مورد پرسش های کنجکاوانه مردم قرار داشت.

سال تولد این شاعر بزرگ، به احتمال، حدود ۳۲۹ هجری می باشد. این شاعر نام دار، مدت عمر خود را در دو بیت زیر تعریف کرده است.

کنون سالم آمد به هفتاد و شیش غمنوده همی چشم بیار فش

کنون عمر نزدیک هشتاد شد امیدم به یک باره بر باد شد

آرامگاه این شاعر نام دار در ۲۷ کیلومتری مشهد و در کنار خرابه های توس قدیم قرار دارد. بنای سنگی آرامگاه فردوسی در سال ۱۳۱۳ ه.ش، ساخته شد. شاهنامه فردوسی توسی به زبان های زنده دنیا ترجمه شده است.

دوره صفویه

دوره صفویه از مهم‌ترین دوران تاریخی ایران به شمار می‌آید، چرا که با گذشت نهصد سال پس از نابودی شاهنشاهی ساسانیان؛ یک فرمانروایی پادشاهی متمرکز ایرانی توانست بر سراسر ایران آن روزگار فرمانروایی نماید. صفویان فرهنگ، هنر، موسیقی، معماری ایرانی و ادبیات پارسی را گسترش دادند.

صفویان دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های ۸۸۰-۱۱۰۱ ه.ش (۹۰۷-۱۱۳۵ ق. و ۱۷۲۲-۱۵۰۱ م.) حدوداً به مدت ۲۲۱ سال بر ایران فرمانروایی کردند. [۱-۲] بنیانگذار دودمان پادشاهی صفوی، شاه اسماعیل اول است که در سال ۸۸۰ خورشیدی در تبریز تاجگذاری کرد و آخرین پادشاه صفوی، شاه سلطان حسین است که در سال ۱۱۰۱ ه.ش از افغان‌ها شکست خورد و سلسله صفویان سرنگون گردید. [۳-۴]

در این دوره به دلیل دشمنی امپراتوری عثمانی با صفویان و نیز جریان‌های بازرگانی، به ویژه داد و ستد ابریشم از ایران، روابط صفوی ها با کشورهای اروپایی گسترش فراوانی یافت. در دوره صفوی، به ویژه نیمه نخست آن، جنگ‌های بسیاری میان ایران با امپراتوری عثمانی در غرب و با ازبک ها در شرق کشور رخ داد که علت این جنگ‌ها، رقابت های اقتصادی و جغرافیایی، کنترل راه های تجاری و درگیری های مذهبی بود. [۸]

ویژگی های مدنی، فرهنگی (تاریخی، مذهب، زبان، نژاد)

مذهب- در دوران پس از اسلام ایران، هویت مذهبی خاندان صفویان، تصوف (صوفیگری) است. این جنبه تمایز پادشاهی صفویه سبب مقایسه آنها با پادشاهی پیش از اسلام ساسانی می‌شود، ضمن آن که نیاکان صوفی‌های خاندان صفویه اصالتاً شیعه نبودند و پیرو مذهب شافعی [۱۵] و از اهل سنت [۱۶-۱۸] محسوب می‌گردیدند. تغییر آیین گروه صفویان خاندان صفوی به گروهی نظامی، سیاسی شیعه گرا، در زمان خواجه علی، نوه شیخ صفی‌الدین اردبیلی آغاز شد. [۱۵] هم‌چنین این شاهان ادعای سیادت نیز می‌کردند [۲۴] و این که از تبار پیامبر اسلام هستند، ولی بسیاری از پژوهشگران در مورد درست بودن این ادعا شک دارند. [۲۵] پس از تشریف ایرانیان به اسلام، علاوه بر اندک علویان و شیعیان، اکثراً سنی و پیرو مذهب شافعی، دوستدار اهل بیت (ع) بودند. پس از یورش مغول، با سلطه چند فرمانروای شیعه‌مذهب از میان سربداران و قره‌قویونلوها، نفوذ شیعه در ایران بیشتر شد. روابط قزلباش‌ها با شاه رابطه‌ای معنوی، اسرارآمیز، از نوع مرشد و مریدی صوفیانه بود. تشکیل حکومت دودمان صفوی، نتیجه حدود ۲۰۰ سال تبلیغات فرهنگی صوفیان صفوی بود. آگاهی‌های عقیدتی و فنون نظامی شاه اسماعیل که در سن ۱۴ سالگی در تبریز تاجگذاری کرد نشانگر آمادگی‌های قبلی و تشکیلاتی صوفیان بود. پس از فروپاشی خلافت عباسیان در بغداد و یورش مغول، محور اصلی نمایش گرایش رسمی اسلامی از میان رفت و گرایش مذهب و آیین شیعه جان تازه‌ای یافت. با از میان رفتن دستگاه خلافت رسمی، در کنار عواملی چون نابسامانی ناشی از حمله مغولان، گرایش به درون‌گرایی عامه، تسامح دینی مغولان، موجب رونق فراوان طریقت‌ها و شاخه‌های گوناگون تصوف شد.

دودمان پادشاهی صفویه از طریق شاه اسماعیل اول با تکیه بر پیروان طریقت تصوف علوی تاسیس شد. این پیروان که بیشتر از اهالی ایل و اقوام شبه جزیره آناطولی بودند و بعدها به «قزلباش‌ها» نامور شدند، طبق باورهای خود، سال‌ها به هواداری از دو ایل شیعه آذری «آق‌قویونلو» و «قره‌قویونلو» پرداخته و درگیر جنگ‌های پیاپی با دولت عثمانی بودند. شاه اسماعیل جوان، نواده شیخ جنید، و اوزون حسن آق‌قویونلو، پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تحت آموزش بزرگان قزلباش پرورش یافت و رهبر معنوی و فرمانده نظامی آنان گردید. [۴]

زبان- زبان و گویش‌ها در ایران، قبل از حاکمیت صفویه، اغلب زبان پارسی، ولی کردی، تاتی، ترکی آذری، و.... نیز رایج بود. شاهان دودمان صفویه در آغاز پادشاهی به زبان ترکی آذری سخن می‌گفتند، به استثناء شاه اسماعیل اول که از کودکی به هر دو زبان فارسی و ترکی آذری سخن می‌گفت، وی در سنین نونهالی حافظ قرآن بود و در نوجوانی شعر می‌سرود، [۱۹] و دیوان شعری

تحت عنوان « خطایی » دارد. اما نیاکان آنها در اصل ترکیبی از نژادهای کرد، [۲۰] آذری] [۲۱] گرجی [۲۲] و یونانی [۲۳] و... بودند. شجره نامه شان چنین است: شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرائیل بن قطب‌الدین بن صالح بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین‌کلاه بن محمد بن شرف‌شاه بن محمد بن حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن موسی‌الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب، است. [۲۴].

احسان یارشاطر، در مورد زبان مادری صفویان می‌نویسند: "خاندان صفوی در اصل ایرانی زبان بودند، چنانچه از دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین، نیای بزرگ آنها برمی‌آید، اما ترکیزه شدند و زبان ترکی آذری را به عنوان زبان مادری خود پذیرفتند.. " [۲۶] زبان آذری با شیوه اردبیلی، جزء زبان های ایرانی و زبان مادری نیای بزرگ صفویان، شیخ صفی‌الدین بود [۴۶-۴۷] و اشعاری بدین زبان در دو کتاب "صفوه الصفا" و «سلسله‌النسب» سروده‌است. [۴۸-۴۹] شیخ صفی‌الدین اردبیلی هم چنین به «پیر آذری» [۵۰] شهرت داشته است. زبان رسمی دولت صفوی، زبان فارسی بود. [۷۶] شاه عباس کبیر (بزرگ) در زمان حکومتش زبان فارسی را در سراسر ایران به عنوان زبان میانجی = معیار (دربار - دیوان - مردم) تثبیت کرد. [۷۷] صفویان، زبان فارسی را برای اداره بهتر ایران به عنوان زبان نخست کشور ایران برگزیدند و اعمال و عملکرد های پادشاهان صفوی باعث تثبیت و تقویت بیشتر زبان فارسی در خاور اسلامی شد. [۷۸] هم چنین تمام نسک‌های تاریخی در دوره صفوی به زبان فارسی نگاشته شده‌است. [۷۹] طی حکومت صفویان زبان فارسی در اوج گسترده‌گی خود قرار گرفت، زبان رسمی گورکانیان هند (همسایه خاوری ایران) بود که شاعران پارسی‌گوی بزرگی از آن برخاستند. در باختر ایران (آسیای صغیر) نیز که تحت فرمان امپراتوری سنی مذهب عثمانی قرار داشت نیز زبان پارسی مورد بهره برداری بود. بیشتر سخن‌وران ترک بدان آشنا بوده و غزل و شعرهای کوتاه فارسی می‌سرودند. [۸۲] شاعران شهیری چون: صائب تبریزی - کلیم کاشانی - محتشم کاشانی - میر رضی آرتیمانی و..... هم چنین تاریخ نویسان مشهوری چون: اسکندر میرزا بیگ منشی - حسن بیگ روملو - احمد منشی قمی و....

بر اساس نوشته «ا بن بزاز اردبیلی»، شیخ صفی‌الدین از نوادگان یک نجیب‌زاده کرد تبار به نام فیروز شاه زرین کلاه می‌باشد. [۲۹] نیاکان پدری خاندان صفوی بر اساس کهن‌ترین ویرایش خطی کتاب «صفوه الصفا» چنین است: شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرائیل بن قطب‌الدین بن

صالح بن محمد الحافظ بن عوض بن فیروز شاه زرین کلاه [۲۹] پدر شیخ صفی الدین اردبیلی، شیخ امین الدین جبرائیل اردبیلی [۶۵۰-۷۳۵ ه. ق] و اجداد وی در حدود سه سده [۵۱] در قریه کلخوران اردبیل به شغل زراعت مشغول بودند. [۵۲] نوه شیخ صفی الدین اردبیلی و پسر شیخ صدر الدین موسی، خواجه علی سیاهپوش در هنگام مواجهه با تیمور گورکانی در حوالی جیحون، موطن خود را اردبیل معرفی کرد. [۵۳] حلیمه خاتون، مادر شاه اسماعیل، که نام قبلی مسیحی اش «مارتا» بود، دختر اوزون حسن آق قویونلو آق قویونلو- مشهور به «دسینا خاتون» بود. هم چنین چندی دیگر از پژوهشگران نیز بر آذری بودن صفویان اصرار دارند. [۵۴-۵۵] شیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ صفویان، هشتمین نسل از تبار فیروز شاه زرین کلاه بود. فیروز شاه کرد و آذری تبار از بومیان ایرانی و در سرزمین مغان ساکن بود. زبان مادری شیخ صفی الدین به عقیده بسیاری از تاریخ نویسان ایرانی، زبان «تاتی»، یکی از زبان های ایرانی و بومی آذربایجان و نیز آذری، بوده است [۵۷] و اشعاری هم بدین زبان در کتاب های «صفوه الصفا» و «سلسله النساب» سروده است.

ساختار حکومتی

سازمان حکومتی صفویان در آغاز آمیخته ای از ساختار رده بندی صوفیان و ساختار سنتی پادشاهی در ایران بود. برای اروپا که به گونه ای سخت در معرض خطر دولت عثمانی بود، حکومت صفوی بسیار گران بهاء و ارزشمند شمرده می شد، به گونه ای که دورا ندیشان مردم در آن دیار، دولت صفوی را مایه نگهداری مسیحیت خویش و نعمتی برای خود می پنداشتند و به همین دلیل با پیام های دلگرم کننده خود، پادشاهان ایران را به ادامه نبرد و ستیز با عثمانی تحریک و تشویق می کردند. در دوره صفوی کتاب ها و رساله های متعددی به زبان فارسی ساده نوشته شد. با این اقدام، درک اصول دین و مسائل شرعی، از انحصار عربی دانان خارج شد و بسیاری از گروه های متوسط و پایین جامعه که سواد خواندن و نوشتن فارسی را داشتند، توانستند از این اطلاعات استفاده کنند. [۶۹] شاه اسماعیل اول بنیانگذار دودمان پادشاهی صفوی، مولفه های تشکیل این حکومت را براساس ملیت و مذهب قرار داد. در این دوران حضور دشمن نواحی شرقی، ازبکان، و نواحی غربی، عثمانی، ضرورت توجه به حماسه های ملی را در ایران افزایش می داد، با توجه به ترکیب جمعیتی دولت صفویه که شامل گروه های مختلف، ایرانی- ترک- کرد و... بودند، ضرورت احیاء سنن ملی و باستانی توسط شاهان صفوی امری اجتناب ناپذیر بود تا جهت وفاق ملی و پیوند بین گروه های قومی که مشترکات تمدنی بسیاری داشتند، از نظر فرهنگ تفاوت هایی و زبان شان نیز متمایز عاملی بس مهم بود. وی با پای فشاری بر اهمیت ملی گرایی،

پست‌های دولتی را میان مردم گوناگون بخش کرد و با ترویج شاهنامه خوانی، ایران دوستی و ایران‌گرایی را میان ایرانیان گسترش داد، چنان‌که که در بیشتر ایل‌های آن دوره شعرهای حماسی شاهنامه خوانده می‌شد و مردم ایل‌های ترک قزلباش نیز شعرهای شاهنامه را حفظ می‌کردند و از بر داشتند. شاه اسماعیل حتی نام فرزندان خود را از نام‌های ایرانی و شاهنامه برگزیده بود. [۷۴].

تاثیر شاهنامه در تحول اسامی دوران صفویه

شاهنامه فردوسی توسی در دوران صفوی بازسازی منجر به وحدت سیاسی- مذهبی ایران گردید. صفویان در مقابله با حکومت‌های رقیب خود: عثمانیان- ازبکان- بابریان هند که همه ترک زبان بودند، احتیاج داشتند در قلمرو حکومتی و اجتماعی خود نوعی یکپارچگی ملی را به وجود آورند، تا در حول این محور به از هم گسیختگی و مصائب باقیمانده ناشی از تهاجمات مغول و تیموریان را خاتمه بخشند. صفویان در مقابل دولت‌های سنی مذهب عثمانی و دولت‌های ترک نژاد سنی در آسیای مرکزی و شبه قاره هند. در پی کسب نوعی همبستگی سیاسی و اقتصادی بودند. آنان برای استقلال سیاسی به دو عامل مذهب تشیع که مذهب اکثر مردم ایران برشمرده می‌شد و پاره‌ای از عوامل فرهنگی و فکری توجه نمودند. (مورسین، ۱۳۸-۴۱۵). ایجاد ملتی واحد با مسئولیتی واحد در برابر دشمنان نیز تحول دیگری بود که صفویان به آن دست یافتند. (صفا، ۱۳۷۱-ج. ۵. ص. ۷۰) در این راستا صفویان از همان ابتدا تلاش نمودند فقط با هویت ایرانی قد علم نمایند. بر همین اساس است که روی کار آمدن شاه اسماعیل اول با این شعر آغاز می‌گردد:

فروزنده تاج و تخت کیان فرازنده اختر کاویان

(روملو- ۱۳۶۹: ۹۰)

جالب است که بسیاری از صفات پادشاهان عجم که در شاهنامه فردوسی ذکر شده، در مورد شاهان صفوی به کار می‌رود، اسکندربیک منشی، شاه اسماعیل را خسرو عهد، کیقباد زمان می‌نامد. (منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۷۳) و در جایی دیگر در نبرد چالدران شاه اسماعیل را ناسخ داستان سام و اسفندیار می‌نامد (همان، ۷۵). صفات شاه اسماعیل، در کتاب عالم آراء، چنین درج گردیده است: پادشاه جم جاه، خسرو زمان، (منتظر صاحب ۱۳۸۴: ۱۰۹) در «نقاوه الآثار» نیز القابی مانند: پادشاه جمشیدجاه، خورشیدجهان، خورشید سیما و... بسیار ذکر شده است (افوشتهای، ۱۳۷۳: ۱۷) انتساب این صفات به اولین پادشاهان صفوی حاکی از توجه ویژه‌ای به احیای هویت ملی ایرانیان و شاهنامه است، در این

راستا نام های پادشاهان و شاهزادگان صفوی جلب توجه می کند. اولین کسی که نامش به عنوان یک شخصیت تاریخی در صدر نام بنیان گذاران صفوی قرار گرفت، فیروزشاه زرین کلاه است (منتظر صاحب، ۱: ۱۳۴۸) که جد شیخ صفی الدین محسوب می گردد. شاه اسماعیل اول، نام فرزندان خود را نام های شاهنامه ای انتخاب نمود، تهماسب میرزا - سام میرزا - بهرام میرزا - القاسب (ارجاسب) میرزا و فرزندان دختر وی: خاننش خانم، پریخان خانم، مهین بانو، فرنگیس (پارسادوست، ۶۶۹: ۱۳۷۵) و شاه زینب بیگم.

در جایی دیگر از شاهنامه بهرام از دلاوران زمان بهرام گور است که در حمله خاقان چین به ایران به دستور بهرام گور همراه دیگر مبارزان برای دفاع از ایران اعزام می شود و یا در جایی دیگر از شاهنامه، بهرام آذر مهران از دانیان دربار هرمز و بازمانده از دوره انوشیروان بود و هم چنین بهرام، نام ایزد پیروز در آیین زرتشت می باشد (ژولمول، ۱۳۶۹). در شاهنامه و پژوهشهای آیینی، تهماسب به معنای دارای اسب قوی - فرد پیلتن و تواناست. تهم یعنی دارنده اسب، ارجاسب (القاسب) فرزند دیگر شاه اسماعیل، یکی از شاهان توران در شاهنامه و نبیره افراسیاب است (مستوفی، ۹۳: ۱۳۶۴)، وی در بلخ حکومت کرد، این نام هم چنین نام فرزند فیروز ساسانی است. ارجاسب، نامی هم پسرانه و هم دخترانه است که ریشه اوستایی - پهلوی دارد، به معنای دارنده اسب با ارزش و از شخصیت‌های شاهنامه ای است. در بین نام دختران شاه اسماعیل به اسم فرنگیس برمی خوریم که در شاهنامه دختر افراسیاب و زن دوم سیاوش بود، او پنج ماهه باردار بود که سیاوش کشته شد. (هانگیری، ۱۴۷-۱۴۸-۱۳۶۹: ۲۰۲) اسامی همسران شاه اسماعیل نیز به نامهای: تاجلی (تاجلو) و فیروزه خانم، نیز ایرانی بود. انتخاب اسامی شاهنامه ای توسط بنیانگذار سلسله صفوی برای فرزندان را نمی توان تصادفی و بدون هدف پذیرفت، بلکه می توان گفت وی با حماسه های ملی ایران آشنایی داشت و عامدانه و عاقلانه می خواست فرهنگ و تمدن ایرانی را احیاء نماید. به همین جهت به نام های شاهنامه ای بها ء داد و انتساب القابی مانند کسری، کیقباد، خسرو و غیره به فرزندان و شاهان، نشان از اهمیت شاهنامه نزد پادشاهان صفوی دارد. در مورد شاه تهماسب صفوی القابی در منابع آن عصر ذکر شده است، مثلاً: شایسته تخت فیروز بخت کسری کیقباد (منشی ترکمان، ۷۵: ۱۳۷۷) در مکاتبات سلطان سلیمان پادشاه عثمانی، شاه تهماسب اینگونه خطاب شده است: عالی حضرت گردون بسطت - خورشید افاضت برجیس - سعادت کیوان مرتبت - ثریا منزلت - دارای درایت جمشید - خصلت جم، کسری تخت. تهماسب نیز در نامه هایش القابی به سلطان سلیمان می دهد که القاب پادشاهان ایرانی در شاهنامه است، مانند: خاقان فریدون حشمت - جمشید مقام -

خسرو بهرام صولت- منوچهر احتشام و در جایی دیگر او را به خسرو دارای رای خورشیدسریر، جمشید نظر- کیخسرو زمان- شهنشاه کامران- نوشیروان دوران، نامیده شده است. در نام های دیگر از سلطان سلیمان به شاه طهماسب او را ، مکرمت شعار جمشیدخورشید- داور فیروزبخت- خسرو فغفورفر- نامیده است. در نامه ای که شاهزاده سلیم فرزند سلطان سلیمان به شاه طهماسب نوشت، وی را حضرت عالیشان- سامی مکان جمشیدنشان- خورشیدعنوان -کسری بنیان کیوان - ایوان گیتی ستان، می خواند و متنی به این مضمون برای شاه طهماسب در ادامه نامه آورده است :

فریدون سطوت و کاوس شوکت ، نریمان هیبت و جمشید فطنت،

فلک رتبت خدیو تیر تدبیر قمر طلعت شد بهرام شمشیر

(نوایی: ۱۳۵۰)

در سایر مکاتبات سلطان سلیمان نیز القاب فراوان دیگری به شاه طهماسب نسبت داده شده است مانند: فریدونفر - همایون اثر- خسرو ایران- سکندرمکان- دارای درایت کاوس- کیاست هوشنگ - جمشیدنشانی فیروزبخت -کسری و شهریار منوچهرنژاد ، -صورت کیقباد، و... است .(نوایی ۱۳۵۰: ۴۰۷) . با بررسی این مکاتبات به وضوح دیده می شود که نامیدن شاه ایران با اسامی ملی ، میهنی و حماسی، نشأت گرفته از شاهنامه است و حتی پادشاهان کشورهای دیگر نیز با القاب و اسامی ملی و حماسی ایرانیان مورد خطاب قرار میگیرند. آنان نیز به این القاب افتخار می کردند. در دوره جانشینان شاه طهماسب، شاه اسماعیل دوم و محمد خدابنده (۹۸۵-۹۸۹) به دلیل مشکلات سیاسی ، تعدادی از شاهزادگان صفوی اوضاعی نابسامان داشتند تا اینکه شاه عباس اول (۹۸۹-۱۰۳۸) حکمران گشت. در دوره این پادشاه، حکومت صفوی به اوج اقتدار و قدرت رسید توجه به شاهنامه نویسی، شاهنامه خوانی، شاهنامه سرایی در دوره شاه عباس به شدت رواج یافت . اگرچه این تحولات و توجه به شاهنامه در دوره پادشاهان قبلی صفوی نیز وجود داشت، نوشته شدن شاهنامه ماضی « شاهنامه نواب عالی» و « شاهنامه صادقی » در این راستا بود. اسکندر بیک منشی در خصوص پادشاهی شاه عباس چنین سروده است مبارك بود بر تو تاج شهان که بر توست زبینه تخت کیان. (اسکندربیک، ۱۳۷۷-جلد ۲) . در دوره شاه عباس با توجه به عنایت ویژه او به مراسم و اعیاد ایران باستان از قبیل : نوروز، جشن گل سرخ، جشن عید آب پاشان (عید آب ریزان) که اکثراً ریشه در تاریخ ایران باستان دارد و منبع آنها شاهنامه فردوسی است، توجه به فرهنگ و تمدن ایران قبل از اسلام افزایش بسیاری یافت، شاهنامه خوانی در قهوه خانه ها،

زورخانه ها و کوچه و بازار به صورت پرده خوانی و شبیه خوانی رواج یافت. شاهنامه به درون توده های مردم کشیده شد و مردم با میراث فرهنگی و ادبی ایران بیشتر آشنا شدند، به همین دلیل نام های شاهنامه ای گسترش پیدا کرد و حتی اسامی ترکیبی جدید به وجود آمد که قابل ملاحظه است. این نامهای ترکیبی دو یا سه قسمتی بود و از نامها و القاب شاهنامه ای با نام های شیعی یا نام های شاهنامه ای با پسوند، یا پیشوندهای عربی و هم چنین اسامی و القاب شاهنامه ای با اسامی ترکیبی می شد. در دوره صفوی برخی اسامی که بر روی فرزندان، خصوصاً فرزندان پسر، گذاشته می شد، به این ترتیب بود:

۱ - اسامی صرفاً شاهنامه ای و ایرانی، مانند: رستم، بهرام، فرخ، فرهاد، سام، فرخزاد، فریدون، سیاوش، جمشید، خسرو، بیژن، و....

۲- اسامی و القاب شاهنامه ای - شیعی، مانند: شاه علی، بهرامعلی، رستم علی، شاه حسین، شاه ولی، آقامعلی،

۳- اسامی و القاب شاهنامه ای ترکی، مانند: طهماسب قلی، شیربیگ، رستم پاشا، رستم بیگ، رستم خان، شاه بوداغ، فرهاد بیگ، فرهاد آقا، فرهاد خان، فرخزاد بیگ، فریدون بی، شاهرخ بیگ، شاهرخ خان، شاهی بیگ، شاهین خان، شهبسوار بیگ، فرخ آقا، شاهقلی، شاهگلدی بیگ، جمشیدخان، جمشید بیگ، پریخان خانم، خسروبیگ، خسروخان، خسروپاشا، بهزاد بیگ، بهرام بیگ، سیاوش بیگ، سهراب بیگ، رستم بهادر، بایرام بی و.. ۴- اسامی و القاب شاهنامه ای عربی، مانند: فرخ سلطان، شیخ شاه، شاه غازی، رستم سلطان، شاهرخ سلطان، جمشید سلطان عادلشاه، و....

۵- اسامی و القاب شاهنامه ای، ترکی، شیعی، مانند: شیخ شاه بیگ، شاه علی خان - شاه گلدی بیگ، شاه علی بیگ - شاهوردی خلیفه، و...

اگرچه پس از سروده شدن شاهنامه، روند مذکور به کندی صورت گرفت، اما پس از این که حکومت ملی صفویان در ایران شکل گرفت و ضرورت احیای سنن ملی و باستانی احساس شد. آنان در راستای ایجاد اتحاد و وفاق ملی، تحولاتی را در جامعه بوجود آوردند. یکی از این تحولات توجه به فرهنگ شاهنامه، شاهنامه نویسی و شاهنامه خوانی است که در این راستا علاوه بر جشن هایی که در شاهنامه به آنها اشاره شده است، توجه به اسامی پادشاهان و پهلوانان ملی و حماسی ایران برای فرزندان حایز اهمیت است، بنیانگذار سلسله صفوی شاه اسماعیل اسامی چهار فرزند پسر خود را نام های

شاهنامه ای انتخاب کرد که همین مسأله باعث توجه مردم به اسامی این چینی گردید. این مسأله تا آنجا ادامه یافت که در بسیاری از مناطق هم جوار با ایران این گونه اسامی مورد توجه واقع شد. مسلم است که انتخاب نام های برگرفته از شاهنامه در این دوره بدون دلیل نبوده است؛ چراکه صفویان تلاش داشتند فرهنگ تمدن و ملیت ایرانی را تجدید بناء کنند و حکومت ملی در ایران را دوباره به وجود آورند. در این راستا احیای نام ها ، آیین ها و جشنهای ایران باستان و خصوصاً توجه به شاهنامه افزایش بسیار یافت .

تاثیر تحول در اسامی پس از صفویان

« فرخزاد » نام هشتمین فرد از سلسله غزنویان است که به معنای بزرگی و شوکت است. صاحب اصلی این نام از مفسران اوستا در زمان ساسانیان بود که در شاهنامه به وی اشاره شده است . بهرام شاه - خسرو شاه - خسرو ملک و... از اسامی ترکیبی است که از شاهنامه اقتباس گردیده و اسامی حکام غزنوی، تا آخرین حاکم سلسله غزنویان ، گردید. در بین پادشاهان « غوری » نیز چهارمین و هفتمین پادشاهان این سلسله « سام » نام دارند که از شاهنامه گرفته شده است . سام، به دینی از خاندان گرشاسب و نام جد رستم پهلوان شاهنامه است . سلاجقه بزرگ (۴۲۹-۵۵۲) بیشتر اسامی ترکی ، عربی(اسلامی) داشتند ، اما در بین سلاجقه کرمان

(۴۳۳-۵۸۳) اسامی ایرانی ، ترکی- ایرانی وجود داشت ، همانند: ایرانشاه- تورانشاه- ارسلان شاه، بهرامشاه (لین پول، ۱۳۶۳: ۱۳۵) ، سلاجقه روم از این جهت بر دیگر هم نژادان خود پیشی گرفتند. اسامی شاهنامه برجسته ای بر پادشاهان آنان نهاده شده است : کیخسرو اول (۵۹۷-۵۸۸ ه.ق) - کیخسرو دوم (۶۳۶-۵۶۴۳ ه.ق) - کیکاوس اول (۶۰۶-۵۶۱۷ ه.ق) - کیقباد اول (۶۱۶-۵۶۳۴ ه.ق) - کیقباد دوم، کیخسرو سوم و دیگران (لینپول، ۱۳۶۳: ۱۳۸) . در بین رهبران و دیگر افراد گروه های مدعی حکومت، اسامی ایرانی و شاهنامه ای بیشتر دیده می شود. نام فرزندان رکن الدین خورشاه ، آخرین داعی اسماعیلی ها ، ایرانشاه و شهنشاه بود در دوره ایلخانان نیز علاوه بر اسامی شاهنامه ای و ایرانی همانند : نوروز - امیر نوروز - امیر چوپان ، شاه جهان و... ، رواج داشت. آخرین پادشاه ایلخانی نام انوشیروان عادل داشت (اقبال، ۱۳۷۸: ۴۷۳) . همه قرائن اشاره به این دارند که شاهنامه در قلمرو غزنویان اثری تحریم شده یا به اصطلاح امروز «تابو» بود (ریاحی، فردوسی، ص: ۱۶۰-۱۶۸) ولی در بیرون از این قلمرو، به شتاب شهرت یافت. بدین ترتیب شاهنامه در همان سده پنجم قمری به سرعت در ایران شهرت یافت و سپس رفته رفته شهرت آن از مرزهای ایران فراتر رفت. در سال ۶۱۴ ق (۱۲۱۷ م) بازرگانی

ایرانی به درخواست راهبی بودایی، ژاپنی، برای او یک رباعی و این بیت شاهنامه را می‌نویسد که هنوز در دست است:

جهان یادگار است و ما رفتنی
به مردم نماند به جز مردمی

(فردوسی، به کوشش عثمانوف، ج ۶ ص ۲۹۸ نک: کورویانگی، ص ۶۳-۶۴)

حدود همان زمان، ضیاءالدین ابن‌اثیر جزری (۶۳۷-۵۵۸ق) نحوی و لغت دان عرب و عالم علم بیان، در کتاب «المثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر» (ج ۴ ص ۱۲) شاهنامه را سخت ستوده و آن را فصیح‌ترین اثر در زبان فارسی نامیده است. این سخن ابن‌اثیر نشان می‌دهد که در این زمان شاهنامه معروف سخنوران عرب نیز بود. چنان‌که در همین سالها «بنداری» نیز شاهنامه را به عربی ترجمه کرد؛ ولی پیش از آن، یعنی در سده ششم هجری قمری شاهنامه به زبان عربی و گرجی ترجمه شده بود که متأسفانه از بین رفته‌اند.

تأثیر شاهنامه در آثار منظوم

شاهنامه بیشترین تأثیر را طبعاً در زبان و سبک حماسه‌ها و رومان‌های (رمانس‌های) منظوم گذاشته است، تا آنجا که می‌توان گفت که از «گرشاسپنامه» اسدی تا «شهنشاهنامه» صبا و «قیصرنامه» ادیب پیشاوری و یا رمانهایی چون «ورقه و گلشاه» عیوقی و «همای‌نامه» از شاعری ناشناس و «سام‌نامه» و «همای و همایون» از خواجه کرمانی، هیچ یک از تأثیر زبان و سبک شاهنامه برکنار نمانده‌اند. البته می‌توان گمان برد که حماسه‌سرایان سده‌های پنجم و ششم قمری از آثار حماسی پیش از فردوسی نیز که هنوز در دست بود، تأثیرهایی پذیرفته بودند. این گمان درباره خود فردوسی نیز درست است. (نولدکه، ص ۲۱-۲۳؛ ترجمه فارسی، ص: ۴۸-۵۲، خالقی مطلق، همان، ص ۳۳۶-۳۴۸) از میان این حماسه‌سرایان، در حالی که اسدی طوسی با وجود تأثیر پذیرفتن از شاهنامه، خود نیز به سبک مستقلی رسیده است، دیگر حماسه‌سرایان پس از او به چنین استقلالی دست نیافته، بلکه همان زبان و سبک فردوسی را در سطحی ساده و روزمره تقلید کرده‌اند. در این آثار گاه از فردوسی و شاهنامه نیز نام رفته است و به برخی رویدادهای آن اشاره شده است (اسدی طوسی، ص ۱۹-۲۱؛ ص ۱۸، بیت ۲۰) و یا سراینده «فرامرزننامه» (ص ۱۰۲، بیت ۷۱۸) خود را «غلام دل پاک فردوسی» نامیده است. موضوع حماسه‌های ملی پس از فردوسی شرح کارهای دیگر همان پهلوانان شاهنامه یا افراد دیگر خاندان آنهاست. برخی دیگر از منظومه‌های روایی، چه عاشقانه، هم چو «خسرو و شیرین» نظامی، چه تاریخی، همچون

«اسکندرنامه» نظامی، چه عرفانی، همانند برخی از مثنویهای عطار، چه دینی، نظیر «ارداویرافنامه» سروده زردشت بهرام پژدو، از نیمه دوم سده هفتم ق. و «زراتشتنامه» منسوب به همان شاعر و حماسه‌های دیگر دینی، و چه حکمی مانند «کلیله و دمنه» قانعی طوسی (به کوشش م. تودوا، تهران، ۱۳۵۸ ش.) و «بوستان» سعدی (رستگار فسایی، فردوسی و شاعران دیگر - تهران، ۱۳۴۸ ش.) از زبان و سبک و گاه تنها موضوعات و مضامین شاهنامه تأثیر گرفته‌اند. دو اثر بعدی که به بحر متقارب نیز سروده شده‌اند، شدیداً از زبان شاهنامه متأثرند. به ویژه در مقدمه ۱۲۰۰ بیت کلیله و دمنه، قانعی، حتی برخی از مصراع‌های شاهنامه، همانند یا با کمی تغییر، گرفته شده و بخش بزرگی از مضامین اخلاقی شاهنامه اخذ گردیده و نیز در پایان مقدمه، شاعر روایت آوردن کلیله و دمنه را از هندوستان توسط برزویه، چنان‌که در شاهنامه آمده است، به همان زبان تقلیدی خود نقل کرده است. در متن اصلی کتاب نیز نفوذ زبان شاهنامه آشکار است. در برخی از اشعار غنایی فارسی نیز نفوذ شاهنامه آشکار است. از نفوذ شاهنامه در اشعار برخی از شعرای سده پنجم قمری، چون قطران تبریزی - ناصر خسرو - ازرقی و مسعود سعد، قبلاً یاد شد. این تأثیر را در دیوان برخی سرایندگان دیگر که در نیمه دوم سده پنجم و ششم ه. ق. می‌زیستند نیز می‌توان مشاهده کرد، نظیر: عثمان مختاری غزنوی - سنایی غزنوی - انوری ابیوردی - سوزنی سمرقندی - امیر معزی نیشابوری - خاقانی شروانی. به همین ترتیب شاعران سده‌های هفتم قمری به بعد نیز از تأثیر شاهنامه برکنار نمانده‌اند؛ همچون: مولوی بلخی، امامی هروی - سعدی شیرازی - اوحدی مراغه‌ای - ابن‌یمین فریومدی - عبید زاکانی - حافظ شیرازی - جامی و دیگر ادیبان (ریاحی، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، ص ۲۱۱ به بعد). مطالعه غزل‌های حافظ و ساقی‌نامه او به خوبی نشان می‌دهد که شاعر شاهنامه را خوانده است. (خالقی مطلق، «حافظ و حماسه ملی ایران»، ص ۵۷۱-۵۷۲). در شعر دوران صفویه، سبک هندی هست که در این سبک، چه در شبه قاره هند و چه در ایران، اصطلاحات و لغات فارسی بسیاری موجود است. شاید بتوان ادعا نمود که آبخور اصلی برخی اندیشه‌های موارد ناپایداری و بی‌اعتباری جهان، که در اشعار خیام، نظامی، سعدی، حافظ و برخی شاعران دیگر دیده می‌شود، شاهنامه فردوسی است.

تأثیر شاهنامه در آثار منثور

نخست از کتابهای تاریخی، چه آثاری که به تاریخ کهن ایران نیز پرداخته‌اند و چه آنهایی که موضوع آنها تنها تاریخ اسلامی ایران یا بخشی از آن است. باید پرداخت، از این جمله: «مجم‌التواریخ»، (تألیف ۵۲۰ ق. مؤلف ناشناس)، این کتاب که در بخش تاریخ ایران، شاهنامه مهم‌ترین مأخذ اوست،

بارها شاهنامه را ستوده و بیتی چند از آن را نیز نقل کرده است. و یا در آغاز کتاب (ص. ۲) می‌نویسد: “ در شاهنامه فردوسی اصلی، و کتابهای دیگر که شعبه‌های آن است ... ”. و یا در «راحه‌الصّدور» راوندی تألیف ۵۹۹ ق، که دو مرتبه شاهنامه را در صفحات ۳۵۷-۳۵۹، و نیز در «شاه‌نامه‌ها و سردفتر کتابها» ذکر کرده است، در این کتاب بیش از ۶۰۰ بیت از شاهنامه نقل شده است. اثرهای دیگر مانند: «تاریخ طبرستان» ابن‌اسفندیار، تألیف در فاصله سالهای ۶۰۶-۶۱۳ ق.، و یا «تاریخ جهانگشای جوینی»، تألیف ۶۵۰-۶۵۸ ق.، و یا «تاریخ ابن‌بی‌بی» تألیف ۶۸۰ ق.، در تاریخ سلجوقیان روم. مؤلف کتاب اخیرالذکر به نقل از گفته فخرالدین بهرام‌شاه (متوفی ۶۲۲ ق.)، که ممدوح نظامی گنجه‌ای در مخزن‌الاسرار است، می‌نویسد: بهرام‌شاه در پاسخ ایراد کسانی که مقدار صله نظامی را اسراف می‌دانستند، گفته بود: ؛ اگر خدایگان سلاطین کلام و مالک رقاب عمله اقلام، غواص بحار حکم، پیشوای حکمای عرب و عجم، فردوسی توسی، رضی‌الله‌عنه، نظم شاهنامه که در درج زمانه از آن نفیس‌تر درّی مکنون و مخزون نماند، اگرچه او از رنج خود گنجی نیافت.. ”. (ص. ۷۱-۷۲؛ و نک: ریاحی، ص. ۳۰۰).

این گفته بهرام‌شاه در اواخر سده ششم یا اوایل سده هفتم ق، اگر آن را گفته خود ابن‌بی‌بی محسوب نماییم، در اواخر سده هفتم ق. می‌رساند که نهایت دویست تا دویست و پنجاه سال پس از نظم شاهنامه، شهرت این کتاب تا آسیای صغیر نیز رفته بود و در آن دیار نیز خوانده می‌شد (نک: همان‌جا). در زبان ترکی عثمانی تاریخ نگار را «شاهنامه‌چی» می‌گویند. دیگر کتابی با عنوان «عجایب‌المخلوقات» تألیف: ۵۵۵-۵۶۲ ق. از مؤلفی به نام نجیب‌الدین همدانی. مؤلف در رکن چهارم کتاب «در ذکر طوس» می‌نویسد: این شهر، بدین‌سبب که از آن نظام‌الملک و از حکما، چون فردوسی، بیرون آمده‌اند، بر دیگر شهرهای خراسان فخر دارد. (نک: همان، ص. ۲۴۱) شاهنامه در برخی آثار حکایت و حکمت و عرفان و اخلاق و ادب نیز تأثیر نهاده است. از جمله: کتاب «چهارمقاله» از نظامی عروضی سمرقندی تألیف ۵۵۰ ق. مؤلف در مقاله دوم، شرحی درباره زندگی فردوسی و اختلاف او با محمود و آنچه پس از مرگ شاعر روی داد، نوشته است و درباره ارزش ادبی شاهنامه می‌نویسد: “ و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت به ماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است. من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم ”. (ص ۷۵-۷۶) دیگر کتاب «مرزبان‌نامه» تألیف ۶۰۷-۶۲۲ ق. که مؤلف یا مترجم، به راوینی، به مناسبت‌های گوناگون ابیاتی از شاهنامه را نقل کرده است. تأثیر شاهنامه در آثار برخی از

عارفان، همچون: شیخ اشراق سهروردی (متوفی ۵۸۷.ق) و محمد دارابی شیرازی، مؤلف «لطیفه غیبیه» (از سده یازدهم.ق.) تا به در اویش سلسله خاکسار (نک: امیرمعزی، ص ۹۵-۹۸) مشهود است. هم چنین، شاهنامه مورد توجه صوفی متعصبی مانند شیخ احمد جام (۵۳۶، ۴۴۰.ق.) و عارف پاک نیتی چون احمد غزالی طوسی (متوفی ۵۲۰.ق) نیز بود (نک: ریاحی، همان، ص. ۲۲۵). ، روایی در مرزبان‌نامه (ص. ۷۷-۷۸) از گفته احمد غزالی نقل شده است: «روزی در مجلس وعظ گفته بود: «ای مسلمانان، هرچه من در چهل سال از سر این چوب پاره شما را می‌گویم، فردوسی در یک بیت گفته است. اگر بر آن خواهید رفت، از همه مستغنی شوید»

ز روز گذر کردن اندیشه کن پرستیدن دادگر پیشه کن

(فردوسی، به کوشش خالقی مطلق، ج ۲، ص ۴۱۹، بیت ۸)

همان گونه که سهروردی در بهره‌گیری از شاهنامه برای ایجاد برخی حکایات عرفانی استفاده کرده است، ظهیری سمرقندی هم در کتاب «اغراض السیاسة فی اعراض الریاسة» تألیف نیمه دوم سده ششم.ق، در موضوع سیاست و اخلاق انجام داده است. تألیف دیگری در اخلاق از مؤلفی است به نام «ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی»، با عنوان «خردنامه» (تاریخ تألیف آن مشخص نیست؛ ولی نباید از سده ششم.ق. فروتر باشد). این کتاب دارای صد باب است که مؤلف در هر باب جملاتی از حکمای یونانی و عرب و ایرانی و گاه بدون ذکر نام نقل کرده است و سپس از سخنان قصار امام علی(ع) مثالی آورده و در پایان هر باب سخن را به ابیاتی چند از شاهنامه آراسته است. در این کتاب مجموعاً ۲۵۴ بیت از شاهنامه نقل شده و می‌توان آن را نوعی «اختیارات شاهنامه» نامید. دیگر کتاب «فرائد السلوک فی فضائل الملوک» از «شمس الدین سجاسی» تألیف ۶۰۹.ق. این کتاب در ده باب در اخلاق پادشاهان تألیف شده است و مجموعاً ۶۵ بیت از شاهنامه نقل کرده است. دیگر اثر، «بهارستان» از عبدالرحمان جامی تألیف سال ۸۹۲.ق. ، مؤلف در روضه هفتم این کتاب که به شرح حال شعرا اختصاص داده، از فردوسی به احترام تمام یاد کرده و این بیت را در ستایش او سروده است:

برفت شوکت محمود و در زمانه نماند جز این فسانه که نشناخت قدر فردوسی

(جامی، ص ۹۵)

در تذکره‌ها نیز در شرح حال فردوسی و مقام شاعری او مطالبی آمده است که نقل آن‌ها در وسع این مقاله نیست. برخی طعنه‌ها و زخم زبان‌های مستقیم و غیرمستقیم شاعران دربار محمود یا بویژه امیر معزی را نباید چندان جدی گرفت. (نک: ریاحی، همان، ص ۲۱۳-۲۱۵)، چون گفته‌هایشان بیشتر برای چاپلوسی، چرب‌تر کردن صله ممدوح بود. دشمنان واقعی فردوسی و اثر او برخی از فقیهان و یا دشمنان زبان فارسی بودند. مانند، آن مذکر گرگانی که نظامی عروضی (ص ۵۷) داستانش را نقل کرده است. و یا به احتمال زیاد، احمدبن حسن میمندی، وزیر محمود، که چه از نظر مذهبی و چه از نظر عدم علاقه به زبان فارسی و دلبستگی به عرب‌گرایی شهره شهر بود و نمی‌توانست دوستدار فردوسی و اثر او باشد. و یا کسی چون محمد شبانکاره‌ای، مؤلف «مجمع‌الانساب» (۷۳۸.ق) که مقام شاعری فردوسی را ستوده و فقط به مذهب تشیع او ایراد گرفته است (نک: ریاحی، همان، ص ۳۲۴-۳۲۵)، و یا شاعرانی چون امانی (سراینده یوسف و زلیخا) و ربیع (سراینده علی‌نامه)، با آنکه هر دو از زبان شاهنامه تأثیر پذیرفته‌اند، به فردوسی به‌عنوان سرودن روایات کهن ایران تعریض کرده‌اند؛ و یا گستاخی شاعری به نام میرزا محمد بخش آشوب هندی (متوفی ۱۱۹۹.ق). و ... البته صاحب تذکره خلاصه‌الافکار در پاسخ به آشوب هندی گفته است که: «جرات قبیح و وقاحت صریح!» (نک: ریاحی، همان، ص ۴۶۳-۴۶۶).

تأثیر شاهنامه در ادبیات عامه (توده مردم)

مهم‌ترین تأثیر شاهنامه در ادبیات توده در تألیف آن دسته از داستانهای حماسی منثور است که اصل شنیداری دارند و برخی از آنها نیز به نثری ساده و روان نگاشته شده‌اند، مانند: «اسکندرنامه» از سده ششم ق؛ «ابومسلم‌نامه» از ابوطاهر علی طرطوسی از سده ششم ق، «داراب‌نامه» از همان مؤلف، «حمزه‌نامه» یا رموز حمزه، درباره نفوذ شاهنامه در آن، (نک: اسماعیلی، ص ۱۸۸، حاشیه ۱)؛ «سمک عیار» از فرامرزین خداداد کاتب ارجانی از سده ششم ق؛ «داستان پیروزشاه» از شیخ حاجی محمد بی‌غمی از سده نهم ق؛ «مختارنامه» از عطاءالله واعظ هروی از سده دهم ق؛ «شیرویه نامدار» از سده دهم ق؛ «حسین کرد شبستری» از نیمه دوم سده سیزدهم ق؛ «ملک جمشید» از محمدعلی نقیب‌الممالک از نیمه دوم سده سیزدهم ق؛ «امیرارسلان» از همان گزارنده پیشین و..... در این‌گونه آثار هرچه به زمان حال نزدیکتر می‌شویم، پیوند با شاهنامه از جنبه‌های گوناگون سست‌تر می‌شود. نمونه دیگر تأثیر شاهنامه در ادبیات عامیانه را در طومار نقالان می‌توان مشاهده کرد؛ برای نمونه: هفت لشکر، داستان رستم و سهراب، به روایت مرشد عباس زریری. تأثیر دیگر شاهنامه در ادبیات توده را در روایات حماسی جاری

در میان مردم مشاهده می‌کنیم. برخی از این روایات را آقای ابوالقاسم انجوی گردآوری و با عنوان «مردم و شاهنامه» در سه مجلد (تهران، ۱۳۶۳ ه.ش) منتشر کرده است.

تأثیر شاهنامه در هنر

«هنر نقالی» مهم‌ترین جلوه تأثیر شاهنامه در هنر مردمی است که نقطه اوج خود را در عصر صفوی داشت. هنر نقالی نوعی «one man show» در هنر نمایش سنتی است. هنر دیگر، «هنر گوسانی» است که کهن‌ترین صورت حماسه‌سرایی در ایران است که در آن سه هنر، شاعری-خوانندگی-نوازندگی، همراه هستند. سنت گوسانی، هنوز در خراسان و بلوچستان هست و هنرمندان آن به «دوتار نواز» شهرت دارند (نک: خالقی مطلق، حماسه). شاهنامه هم چنین غنی‌ترین منبع الهامی هنر نقاشی مینیاتور در ایران است. دست‌نویس‌های مصور آن، به ویژه دو دست‌نویس شاهنامه بایسنقری و شاهنامه شاه طهماسبی، از حیث هنر نقاشی و تذهیب از شاهکارهای هنر کتاب‌آرایی در جهان به‌شمار می‌روند (نک: خالقی مطلق، «حاشیه‌ای بر تاریخچه هنر کتاب‌آرایی در ایران»، ص ۳۹۵-۴۱۸). تأثیر شاهنامه را در نقاشی روی پرده، نقش قالی، کاشی، کوزه، بشقاب، منبت‌کاری و مانند آنها نیز می‌توان دید. یکی از شیوه‌های کهن نقاشی در ایران دیوارنگاری بود. در شاهنامه و متون دیگر به دفعات، کشیدن صحنه‌های رزمی و بزمی بر دیوار ایوان‌ها اشاره شده است (نک: خالقی مطلق، یادداشتهای شاهنامه، بخش ۴، ص ۴۲۹، ذیل نگارگری). البته پس از شاهنامه نیز این هنر ادامه یافت و علاوه بر کاخ‌ها، بر دیوار حمام‌ها، زورخانه‌ها و قهوه‌خانه‌ها نیز رایج شد. (نک: قانع، ص ۷۸۷-۷۹۱).

شاه اسماعیل با آوردن کمال الدین بهزاد از هرات به تبریز، وی را در راس گروهی قرار داد تا بزرگ‌ترین شاهنامه تاریخ با ۲۵۰ نگاره را تنظیم کنند. شاه عباس اول نیز با ایجاد شبکه‌ای از قهوه‌خانه‌هایی که در آنها نقالی برگزار می‌شد، آن فرهنگ اصیل ایرانی را به بطن مردم برد. میرعماد، رضا عباسی و... از هنرمندانی بودند که در این دوره به کار شاهنامه پرداختند. ورزش باستانی ایران نیز شدیداً از آداب پهلوانی شاهنامه متأثر است. گذشته از این، اشعاری نیز که مرشد زورخانه می‌خواند، غالباً برگزیده از شاهنامه است. هم چنین از «لوطی‌گری» (دنباله نزول کرده آیین فتوت) نیز می‌توان نام برد که به نوبه خود دارای ادبیات وسیعی است که با ادبیات حماسی شاهنامه‌ای پیوند تنگاتنگ دارد.

نتیجه‌گیری

هویت ملی از عناصر و مؤلفه های مختلفی، تشکیل شده است. اما مهم ترین عناصر و مؤلفه های هویت ملی مردم یک کشور، فرهنگ - زبان - سرزمین - تاریخ - دین و آئین - نمادها و اساطیر - آداب و مناسک - ارزش-ها و اعتقادات، است. در دوران بسیاری، فرهنگ حاکم بر جامعه ایرانی، فرهنگی شفاهی بود که رویکردی ذهنی و خیالی بر آن حاکم است، بنابراین داستانهای شاهنامه به صورت شفاهی در نزد ایرانیان سینه به سینه روایت شده است. از این رو، به نوعی عقیده واحد و کلیشه ای بودن تصاویر در آن مشاهده می شود. از سوی دیگر حفظ عناصر تشکیل دهنده هویت ملی و انتقال این مؤلفه های عمدتاً تاریخی به نسلهای بعدی به منظور تقویت و بازتولید و استمرار هویت ملی بسیار ضروری محسوب می گردد. یکی از راههای مهم انتقال میراث فرهنگی- تمدنی هویت ساز به نسلهای بعدی آثار مکتوب است و در بین آثار فاخر ایرانی شاهنامه فردوسی توسی از منظر وجود مؤلفه های تاریخی- فرهنگی هویت ایرانی یک استثنا محسوب می گردد. بدین سبب پس از فردوسی، هویت ایرانی نه در بستر حکومتی یک پارچه به لحاظ سیاسی و دینی، بلکه در بستری فرهنگی، ادبی و هنری استمرار یافت و ایرانیان شاهنامه را چون شناسنامه ملی خود حفظ نمودند. حکیم توس، با درک شرایط زمان، مطالبات جامعه، به پاس حفظ سرزمین، صیانت آزادی و تثبیت هویت ملی هم میهنان و هم زبانانش، عظمت و شکوه دیرینه و کارنامه های سازنده و ستایش برانگیز پدران و نیاکان این خطه باستانی را از روی منابع و سرچشمه-های تاریخی و استوار بر اسناد و روایات موبدان و دهقانان به نظم آورد و به حیث بهترین وسیله و عامل تشکیل یک ملت نیرومند و پرتوان تقدیم جامعه کرد. کار شگرف و بزرگ فردوسی با سرودن شاهنامه، آن است که پشتوانه و ضامن پیوستگی و یکپارچگی فرهنگ و تاریخ ایران گردید و امروز ایرانیان را با دیروزشان پیوند داده است و گذشته نیاکانشان را اکنونی و روزآمد گردانیده است. اگر فردوسی در یکی از دشوارترین ایام و باریک ترین برهه های تاریخ ایران و در سپیده دم ادب پارسی سربر نمی آورد و شاهنامه را نمی سرود، ایرانیان نمی توانستند چیستی و هستی نهادین و تاریخی و فرهنگی و منش خویش را پاس بدارند و در روزگاران پسین، چنان ایرانی، سربرافرازانده و بر فرهنگ گرانسنگ و تاریخ شکوهمند خود بنازند و آن را در دم به دم زندگیشان، زنده و زرین و زیبا در کنار و در دسترس خویشان ببابند و در نهاد و نهانشان بیازمایند و هر زمان که نیاز داشته باشند، از آن، چنان کانون و کارمایه های روانی و اجتماعی بهره مند و برخوردار گردند. براین پایه، داوری و دیدی بیهوده و برگزاف نخواهد بود، اگر برآن باشیم که شاهنامه شالوده آنچه آن را ناخودآگاهی تباری ایرانی می نامیم ریخته است. زبان عربی، پس از اسلام آوردن ایرانیان، برای سده های پیاپی، زبان سیاست و قدرت باقی ماند و به تبع آن، زبان فقه نیز عربی بود. فقه، شرح قانون شریعت است و شریعت، وجه قانونی

قدرت سیاسی است. گفتار فقهی غالب، گفتار قدرت و فقیهان آن، ناگزیر از برقراری نوعی مناسبات با قدرت سیاسی بودند. مقبولیت تصوف در ایران پس از حمله مغولان، قرن هفتم تا دهم هجری، از یک سو و گرایش‌های متمایل به تشیع در بین ایرانیان، از سوی دیگر، ترکیب جدیدی را ایجاد کرد که صفویان از آن استفاده بهینه نموده و حرکتی را بنیان گذاشتند که به تشکیل حکومت صفویان منجر شد. راهبرد صفویان بر مبنای پیوند زبان پارسی و تشیع، گسترش زبان پارسی، با رویکرد توجه به شاهنامه، زبان و ادب پارسی، تدوین و اجراء گردید. در بعد سیاسی، ثبات و دوام و قوام استقلال سیاسی ایران طی چهار قرن گذشته، و امداد دولت صفویه است. تثبیت مرزهای سیاسی، ارائه‌ی هویت سیاسی مستقل، تامین امنیت و ثبات ارضی، دفاع از کشور در برابر دشمنان خارج، ترویج زبان پارسی و مذهب شیعه و ده‌ها عملکرد مهم دیگر، تصویری از اهمیت این دولت را در تاریخ سیاسی ایران به نمایش می‌گذارد. در دوره صفوی، عرفان، توانست زبان غیر رسمی، زبان مردمان عادی، زبان روزمره را نگاهبانی کند کرد و اشکال گوناگون صمیمت زبان فارسی را طی قرون برای نسل‌های بعد بایگانی نمود. نثر و شعر صوفیانه، قلب تپنده میراث زبان فارسی پس از اسلام است که در کنار ادب حماسی مانند شاهنامه، یا ادب تاریخی، سیاسی مانند تاریخ بی‌هقی، و وظیفه اصلی زنده نگاهداشتن زبان پارسی را بر دوش کشید. اگر چه، عرفان، شاهنامه، تاریخ بی‌هقی، هیچ کدام جزو تعلیم رسمی مدارس دینی نبود و نظام تعلیمی حاشیه‌ای به شمار می‌رفت. فقیهان به شاهنامه، تاریخ‌نگاری فارسی، به تصوف و اهل مواجید و مکاشفه، روی خوش نشان نمی‌دادند. در مدارس دینی رسمی، گاه حتی کسانی مانند ابوحامد غزالی را از خود می‌گریزاند، همه چیز در سیطره زبان عربی بود. پرورندگان زبان فارسی در بسیاری دوره‌ها، از کانون قدرت به دور یا از خوان نعمت سلطان و ملازمان او محروم بودند. اما صفویان این روند را برهم زدند. پادشاهان سلسله صفوی رؤیای تجدید ایران‌زمین با همان مرزهای پیشااسلام را در سر می‌پروراندند و رقیب اصلی خود را امپراتوری عثمانی می‌دانستند. نه تنها تشیع در مقام مذهب رسمی، مرزی روشن میان ایران صفویان و باقی سرزمین‌های اسلامی کشید که رسمیت یافتن زبان پارسی نیز عاملی دیگر در تمایز ایران از جهان ترک‌زبان یا عرب‌زبان اسلامی شد. ایرانیان که اغلب سنی‌زبان بودند، به حکم حکومت شیعه گردیدند و برای دگرگون کردن آیین توده‌ها، باید آیین به زبان مردمان عادی، زبان پارسی، برگردانده می‌شد. در واقع با ایدئولوژیک شدن تشیع، فرایند توده‌ای کردن این مذهب نیز آغاز شد و زبان فارسی نقشی بنیادی در توده‌ای کردن آن داشت. شاهان صفوی فقیهان را به نوشتن رساله‌های فارسی برای توده مردم تشویق کردند. نخستین رساله عملیه فقهی به زبان فارسی «جامع عباسی» نوشته شیخ بهایی است که به امر شاه عباس کبیر نوشته شد. محمداقصر مجلسی و دیگران نیز به نوشتن رساله‌های فارسی ترغیب شدند. زبان فارسی

ابزار تثبیت و استقرار سلطه فقیهان شیعی در جامعه ایرانی گردید. مسلماً بدون فارسی شدن فقه شیعه، تشیع نمی‌توانست ایدئولوژی حکومت سیاسی قرار گیرد. نگارش متون مذهبی به زبان مادری، پارسی، در بدل کردن زبان پارسی و تشیع به عناصری اساسی از هویت ایرانی، تأثیری ماندگار یافت. فارسی‌نویسی فقیهان و محدثان با توسل به زبان پارسی، به عرفی‌تر و جهانی‌تر کردن فقه شیعه پرداختند. در دوران حکومت صفویان، پارسی، زبان رسمی، زبان دربار، گردید، اغلب واژه‌های مندرج در اسناد باقی‌مانده از این دوره فارسی است. ناصر خسرو، در سفرنامه‌اش می‌گوید: “مردم آذربایجان به همان زبانی سخن می‌گویند که مردم خراسان”. بنابراین، صفویه، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران را از نابودی نجات دادند و موجب تداوم حیات هویت ایرانی شدند.

ماخذ ها

1. *Encyclopædia Iranica*. “SAFAVID DYNASTY”.
2. Persian -Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire Safavid Iran: Rebirth of a Empire
3. رستم التواریخ، نویسنده محمد هاشم آصف
4. ایران در عصر صفوی، راجر سیوری
5. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه
6. موسی نجفی. انقلاب فرامدرن و تمدن اسلامی (موج چهارم بیداری اسلامی). چاپ دوم. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۸. ۲۴۹. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۳۴-۱۳-۶.
7. تاریخ ایران (۲)، ص ۱۲۲
8. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه (ص ۶-۲۸۴۴)
9. تاریخ سوم راهنمایی، ص ۱۲
10. <http://ganjoor.net/vahshi/>
11. <http://ganjoor.net/razi/>
12. <http://ganjoor.net/saeb/>
13. <http://ganjoor.net/mohtasham/>
- کلمحسنى، محمدرضا 1389: پان ترکیسم، ایران و آذربایجان، انتشارات سمرقند، ص 21
14. Iran: Safavid Period”, Encyclopædia Iranica by Hamid Algar. Excerpt: ” “The Safavids originated as a hereditary lineage of Sufi shaikhs centered on Ardabil, Shafe’ite in school and probably Kurdish in origin
15. Hamdullah Mustaufi, a contemporary of Shaykh Safi al-Din remarks under Ardabil: They were also a mostly Scholar society and did not try to wage war. بیشتر (مردم) بر آیین شافعی‌اند، مرید شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه‌اند. The majority of the people are followers of Shafii sect and students of Shaykh Safi al-Din (Ardabili (May God Bless him
16. Ira Marvin Lapidus, A History of Islamic Societies, Cambridge University Press, 2002. pg 233: “The Safavid movement, founded by Shaykh Safi al-Din

(1252–1334), a Sunni Sufi religious teacher descendant from a Kurdish ..family in north-western Iran

R.M. Savory, “Safavid Persia” in: Ann Katherine Swynford Lambton, Peter Malcolm Holt, Bernard Lewis, “The Cambridge History of Islam”, Cambridge University Press, 1977. pg 394: “Such evidences we have seems to suggest that the family hailed from Kurdistan. What does seem certain is that the Safavids were of native Iranian stock, and spoke Azari, the form of Turkish used in Azerbaijan. Shaykh Safi al-Din the founder of the Safavid (Tariqa was not a Shi'i (he was probably a Sunni of the Shafi'i Madhhab

V. Minorsky, The Poetry of Shah Ismail, Bulletin of the School of Oriental (and African Studies, University of London, Vol. 10, No. 4. (1942), pp. 1053

R.M. Savory. Ebn Bazzaz. Encyclopædia Iranica

IRAN v. PEOPLES OF IRAN (1) A General Survey – » .R N ‘Frye .ENCYCLOPÆDIA IRANICA . Encyclopaedia Iranica .www.iranicaonline.org

RUDI MATTHEE, “GEORGIANS IN THE SAFAVID ADMINISTRATION” in Encyclopædia Iranica

Dumbarton ,”Anthony Bryer. “Greeks and Türkmens: The Pontic Exception Appendix II - Genealogy of the Muslim , (1975) , *Oaks Papers*, Vol. 29 Marriages of the Princesses of Trebizond

In the Silsilat an-nasab-i Safawiya (composed during the reign of Shah Suleiman)(1667–1694), written by Shah Hussab ibn Abdal Zahidi, the ancestry of the Safavid is traced back to Hijaz and the first Shi'i Imam as follows: Shaykh Safi al-din Abul Fatah Eshaq ibn (son of) Shaykh Amin al-Din Jabra'il ibn Qutb al-din ibn Salih ibn Muhammad al-Hafez ibn Awad ibn Firuz Shah Zarin Kulah ibn Majd ibn Sharafshah ibn Muhammad ibn Hasan ibn Seyyed Muhammad ibn Ibrahim ibn Seyyed Ja'afar ibn Seyyed Muhammad ibn Seyyed Isma'il ibn Seyyed Muhammad ibn Seyyed Ahmad 'Arabi ibn Seyyed Qasim ibn Seyyed Abul Qasim Hamzah ibn Musa al-Kazim ibn Ja'far As-Sadiq ibn Muhammad al-Baqir ibn Imam Zayn ul-'Abedin ibn Hussein ibn Ali ibn Abi Taleb Alayha as-Salam. There are differences between this and the oldest manuscript of Safwat as-Safa. Seyyeds have been added from Piruz Shah Zarin Kulah up to the first Shi'i Imam and the nisba “Al-Kurdi” has been excised. The title/name “Abu Bakr” (also the name of the first Caliph and highly regarded by Sunnis) is deleted

Source: Husayn ibn Abdāl Zāhidī, 17th cent. 'from Qutb ad-Din's name Silsilat al-nasab-i Safavīyah, nasabnāmah-'i pādishāhān bā 'uzmat-i Safavī, ta'līf-i Shaykh Husayn pisar-i Shaykh Abdāl Pīrzādah Zāhidī dar 'ahd-i Shāh-i Sulaymnān-i Safavī. Berlīn, Chāpkhānah-'i Īrānshahr, 1343 (1924). 116 pages. Original Persian language source of the lineage اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرائیل بن قطب‌الدین بن صالح بن محمدالحافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین‌کلاه بن محمد بن شرف‌شاه بن محمد بن حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن موسی‌الکاظم بن جعفرالصادق بن محمدالباقر بن زین‌العابدین بن حسین بن علی بن ابی‌طالب

R.M. Savory, "Safavid Persia" in: Ann Katherine Swynford Lambton, Peter .24 Malcolm Holt, Bernard Lewis, "The Cambridge History of Islam", Cambridge University Press, 1977. pg 394: "They (Safavids after the establishment of the Safavid state) fabricated evidence to prove that the ".Safavids were Sayyids

AZERBAIJAN vii. The Iranian Language of ",E. Yarshater .25 Encyclopædia Iranica, Vol. III, Fasc. 3, pp. 238-245, "Azerbaijan

Halil ,Roger M. Savory. "Safavids" in Peter Burke, Irfan Habib .26 History of Humanity-Scientific and Cultural Development: From the "":İnalcık Francis. 1999. Excerpt from & Sixteenth to the Eighteenth Century", Taylor pg 259: "From the evidence available at the present time, it is certain that the Safavid family was of indigineous Iranian stock, and not of Turkish ancestry as it is sometimes claimed. It is probable that the family originated in Persian Kurdistan, and later moved to Azerbaijan, where they adopted the Azari form of Turkish spoken there, and eventually settled in the small town of Ardabil ".sometimes during the eleventh century

Minorsky, V. ; "Adgharbaydjan (Azarbaydjan), Encyclopedia of Islam. 2nd) .27 edition. Edited by P. Berman, Th. Bianquis, C.E. Bosworth, E. van Donzel and W.P. Henrichs. Brill 2009. Accessed through Brill online: (www.encislam.brill.nl (2009

Z. V. Togan, "Sur l'Origine des Safavides," in Melanges Louis Massignon, .28 Damascus, 1957, III, pp. 345–57

Iranica R.M. Savory. Ebn Bazzaz, Encyclopædia EBN BAZZAÚZ .29

خلیل, Roger M. Savory. "Safavids" in Peter Burke, Irfan Habib .30 History of Humanity-Scientific and Cultural Development: From the "":اینالجیک Francis. 1999. Excerpt from & Sixteenth to the Eighteenth Century", Taylor

pg 259: “From the evidence available at the present time, it is certain that the Safavid family was of indigineous Iranian stock, and not of Turkish ancestry as it is sometimes claimed. It is probable that the family originated in Persian Kurdistan, and later moved to Azerbaijan, where they adopted the Azari form of Turkish spoken there, and eventually settled in the small town of Ardabil
”sometimes during the eleventh century

John R. Perry, “Turkic-Iranian contacts”, Encyclopaedia Iranica, January 24, .31
the Turcophone Safavid family of Ardabil in Azerbaijan, :2006. Excerpt
probably of Turkicized Iranian (perhaps Kurdish), origin

translated by Janet Watson. New Material ,Shia Islam ,Heinz Halm .32
translated by Marian Hill, 2nd edition, Columbia University Press, pp 75

Cambridge University ,*A History of Islamic Societies* .Ira Marvin Lapidus .33
Press, 2002, p. 233

Tapper, Richard, FRONTIER NOMADS OF IRAN. A political and social .34
.history of the Shahsevan. Cambridge, Cambridge Univ. Press, 1997. pp 39

Izady, Mehrdad, The Kurds: A Concise Handbook. Taylor and Francis, Inc. , .35
Washington. 1992. pp 50

”E. Yarshater, Encyclopaedia Iranica, “The Iranian Language of Azerbaijan .36

Kathryn Babayan, Mystics, Monarchs and Messiahs: Cultural Landscapes of .37
Early Modern Iran , Cambridge , Mass. ; London: Harvard University Press,
: “It is true that during their revolutionary phase (1447–1501), ۱۴۳2002. pg
Safavi guides had played on their descent from the family of the Prophet. The
hagiography of the founder of the Safavi order, Shaykh Safi al-Din Safvat al-
Safa written by Ibn Bazzaz in 1350-was tampered with during this very
phase. An initial stage of revisions saw the transformation of Safavi identity
“ .as Sunni Kurds into Arab blood descendants of Muhammad

Emeri van Donzel, Islamic Desk Reference compiled from the Encyclopedia .38
of Islam, E.J. Brill, 1994, pp 381

Farhad Daftary, Intellectual Traditions in Islam, I.B.Tauris, 2000. pp .39
147:But the origins of the family of Shaykh Safi al-Din go back not to the
Hijaz but to Kurdistan, from where, seven generations before him, Firuz
.Shah Zarin-kulah had migrated to Adharbayjan

40. Gene Ralph Garthwaite, "The Persians", Blackwell Publishing, 2004. pg 159: Chapter on Safavids. "The Safavid family's base of power sprang from a Sufi order, and the name of the order came from its founder Shaykh Safi al-Din. The Shaykh's family had been resident in Azerbaijan since Saljuk times and then in Ardabil, and was probably Kurdish in origin
41. Elton L. Daniel, The history of Iran, Greenwood Press, 2000. pg 83: The Safavid order had been founded by Shaykh Safi al-Din (1252–1334), a man of uncertain but probably Kurdish origin
42. Muhammad Kamal, Mulla Sadra's Transcendent Philosophy, Ashgate Publishing, Ltd. , 2006. pg 24: "The Safawid was originally a Sufi order whose founder, Shaykh Safi al-Din (1252–1334) was a Sunni Sufi master "from a Kurdish family in north-west Iran
43. Irfan Habib, Halil ,Peter Burke Roger M. Savory. "Safavids" in *History of Humanity-Scientific and Cultural Development: From the* :Inalci Francis. 1999. Excerpt from & Taylor ,*Sixteenth to the Eighteenth Century* pg 259: "From the evidence available at the present time, it is certain that the Safavid family was of indigineous Iranian stock, and not of Turkish ancestry as it is sometimes claimed. It is probable that the family originated in Persian Kurdistan, and later moved to Azerbaijan, where they adopted the Azari form of Turkish spoken there, and eventually settled in the small town of Ardabil]۲[.sometimes during the eleventh century
44. Federal Research Division, Federal Research Div Staff, Turkey: A Country Study, Kessinger Publishers, 2004. pg 141: "Unlike, the Sunni Turks, who follow the Hanafi school of Islamic law, the Sunni Kurds follow the Shafi'i school
45. <http://irantarikh.com/tarikh/safavi01.pdf>
46. تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ا.آ. گرانٹوسکی - م.آ. داندامایو، مترجم، کیخسرو کشاورزی، ناشر: مروارید ۱۳۸۵
47. احمدی، حسین، تالشان (از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس)، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران ۱۳۸۰.
48. کسروی، احمد، آذری یا زبان باستان آذربایجان، ۱۳۰۴، ص. ۲۶–۳۳.
49. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، یورتال دبیرخانه دائمی شیخ صفی‌الدین اردبیلی ابن بزار اردبیلی که کتابی در ترجمه احوال و اقوال و کرامات او نوشته و پژوهشگران آن

را مأخذی معتبر می‌شمارند، می‌نویسد صفی‌الدین در جوانی از بابت زیبایی و حسن صورت چنان بود که او را “یوسف ثانی” لقب داده بودند و “... به سن بلوغ نارسیده زنان در عشق او دست‌ها می‌بردند” ولی “دل مبارک او از ایشان می‌رمید” و این حسن صورت در دوران بلوغ به مرتبه‌ای که اولیاءالله “وی را پیر آذری خواندندی” و “جماعت طالبان او را زرین محاسن می‌گفتند”

50. Safavid order was founded by Safi al-Din (1252/53-1334) whose ancestors “had during three centuries acquired a reputation for piety in Azerbaijani mountain town of Ardabil.” See MacEachern, Sally, *The New Cultural Atlas of the Islamic World*, Marshall Cavendish, 2010, p. 48

51. سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، پورتال دبیرخانه دائمی شیخ صفی‌الدین اردبیلی شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرائیل اردبیلی (۶۵۰-۷۳۵ ه. ق) عارف و صوفی مشهور ایرانی، که سلاطین به سبب انتساب به نام او به صفویه یا صفویان موسوم شده‌اند. صفی‌الدین پسر سلطان جبرائیل بود و در اردبیل به دنیا آمد (۷۱۳-۶۳۱ خورشیدی برابر ۷۳۵-۶۵۰ قمری) پدر و اجداد وی در قریه کلخوران اردبیل زراعت داشتند و پیشینیان آنها از قریه رنگین گیلان به اسفرنجان در حدود اردبیل آمده بودند.

52. ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم‌آرای عباسی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲. ص. ۱۵. (تیمور لنگ) یک مرتبه وقتی که از جیحون بعزم یورش خراسان عبور می‌نمود تازیانه‌اش بر آب افتاد. درویشی زنده پوش (خواجه علی) بنظرش آمد که تازیانه‌اش را از آب برآورده بدستش داد. امیر تیمور بدین معنی تفأل نموده از احوال شریفش پرسید. آن درویش گفت موطنم اردبیل، محل ظهورم دزفول و مدفنم قدس خلیل خواهد بود. (...)

53. Blackwell Publishing, 2004, p. 83. *A Brief History of Islam*. Tamara Sonn ISBN 1-4051-0900-9

54. *Linguistic Convergence and Areal*. É. Á. Csató, B. Isaksson, C. Jahani Routledge, 2004, *Diffusion: Case Studies from Iranian, Semitic and Turkic* ISBN 0-415-30804-6, p. 228

55. “People of Iran” (http://www.iranica.com/articles/iran-vl-peoples-survey) Encyclopedia Iranica. RN Frye

56. “The Iranian Language of Azerbaijan” E. Yarshater, Encyclopedia (http://www.iranica.com/articles/azerbaijan-vii) Iranica

57. Ehsan Yarshater, Encyclopedia Iranica, Book 1, p. 240 (http://www.iranica.com/articles/azerbaijan-vii)

58. http://www.iranicaonline.org/articles/safavids

59. تذکره الملوك، تعلیقات پروفیسور مینورسکی، صفحه ۳۶
60. انقراض سلسله صفویه نوشته لکهارت صفحه ۲۰
61. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه (ص ۶-۲۸۵۵)
62. بنگرید به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران... طاهری، ص ۱۹۳
63. گفته‌ای از بوسبک سفیر فردیناند در دربار عثمانی
64. بنگرید به تاریخ ادبیات، براون، ج ۴، ص ۸۰.
65. ر. ک. برخورد فرهنگها، برنارد لوئیس
66. شکری، یدالله. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰. صفحه ۱۳۰.
67. نوروزی، تمدن ایران در دوره صفویه، ۴۲.
68. نوروزی، تمدن ایران در دوره صفویه، ۴۲ و ۴۳.
69. نوروزی، تمدن ایران در دوره صفویه، ۴۳.
70. نوروزی، تمدن ایران در دوره صفویه، ۴۳.
71. نوروزی، تمدن ایران در دوره صفویه، ۴۳.
72. تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ص ۱
73. غفاری فرد، عباسقلی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، سازمان سمت، ۱۳۸۱. ص ۶-۲۸۵
74. کمپفر؛ سفرنامه
75. Roemer, H. R. (1986). "The Safavid Period". The Cambridge پیش به بالا History of Iran, Vol. 6: The Timurid and Safavid Periods. Cambridge: Excerpt .ISBN 0-521-20094-6. Cambridge University Press. pp. 189–350 from Page 331:"Depressing though the condition in the country may have been at the time of the fall of Safavids, they cannot be allowed to overshadow the achievements of the dynasty, which was in many respects to prove essential factor in the development of Persia in modern times. These include the maintenance of Persian as the official language and of the present-day boundaries of the country, adherence to the Twelve Shi'i, the ,monarchical system

76. دانشنامه بریتانیکا
77. washington.edu
78. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۱ تا ۲۰ (تمام فصل اول این کتاب به معرفی و بررسی منابع تاریخی صفویه اعم از ایرانی و غیرایرانی و سفرنامه‌ها و منشآت و غیره پرداخته‌است)
79. کتاب: ایران عهد صفوی، نوشته راجر سیوری، ترجمه کامبیز عزیزی، صفحه ۲۱۲
80. Voyages du Chevalier Chardin en Perse (Paris, 1811),IV,238
81. *The William Bayne Fisher, Peter Jackson, Laurence Lockhart, J. A. Boyle*
Britain: Cambridge University Press, 1986. Cambridge history of Iran
1120. ISBN 0-521-20094-6, 9780521200943. Retrieved on 2 April 20088
82. تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، ص ۱ تا ۲۰ (همه فصل یکم این کتاب به شناساندن و بررسی بن‌مایه‌های تاریخی صفویه چه از ایرانی و نایرانی و سفرنامه‌ها و منشآت و دیگر پرداخته‌است)

کتابنامه

- ##-غفاری فرد، عباسقلی، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه، سازمان سمت. ۱۳۸۱
- ##-دانشنامه رشد.
- ##-نوروزی، جمشید. تمدن ایران در دوره صفویه. انتشارات مدرسه، ۱۳۹۱.
- ##-جعفریان، رسول؛ صفویه از ظهور تا زوال، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول: ۱۳۷۸
- ##-جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انصاریان، ۱۳۷۰
- ##-نجفی، موسی، مقدمه تحلیلی تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چاپ دوم: ۱۳۷۸
- ##-هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر
- ##-کمپفر؛ سفرنامه
- ##-اسکندر بیک منشی، عالم آرای عباسی.
- ##-احمد کسروی. آذری، یا زبان باستان آذربایجان.
- ##-احمد کسروی. شیخ صفی و تبارش.
- ##-صفاء، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران (۵جلد)، انتشارات فردوس، ۱۳۶۷.
- ##-لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام سلطه افغان‌ها در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۳.
- ##-کتابهای تاریخ سال سوم راهنمایی و تاریخ ایران ۲ (رشته علوم انسانی)، سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۲.
- ##-آرام، محمد باقر، (1386)، اندیشه تاریخنمایی عصر صفوی، تهران: امیر کبیر
- ##-فروزانفر، بدیع الزمان، (1383)، تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا پایان تیموریان به کوشش: عنایت الله مجیدی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات
- ##-یاحقی، محمد جعفر، (1378)، توس، فردوسی و شاهنامه، شاهنامه فردوسی، بر اساس معتبرترین نسخه موجود جهان (چاپ مسکو، مشهد: سخن گستر.

- ##-آزند، یعقوب. (1387). تاریخ ایران (دوره تیموریان) از مجموعه تاریخ کمبریج. تهران، جامی
- ##-میرجعفری، حسین. (1379). تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان. سمت: تهران
- ##-خسروشاهی، رضا، (1350) شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر: تا سده دهم هجری، انتشارات دانشسرای عالی تهران:
- ##-زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: پاژنگ ۱۳۶۹
- ##-اسلامی ندوشن، محمدعلی، (1387) ، سرو سایه فکن، تهران: یزدان
- ##-هامر پورگشتال (1367)؛ تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علیآبادی، به اهتمام جمشیدکیانفر، تهران، زرین، جلد اول.
- ##-افشار، ایرج، (1347)، کتابشناسی فردوسی، تهران: انجمن آثار ملی .
- ##-آیدنلو، سجاد، (1386)، نارسیده ترنج، اصفهان: نقش مانا
- ##-اولگون، ابراهیم، (1357)، تأثیر شاهنامه در ادبیات ترك، شاهنامه شناسی، [بیجا]: بنیاد شاهنامه فردوسی
- ##-ابن الفوطی، کمالالدین عبدالرزاق، (1416ق)، معجم الآداب فی مجمع الالقباب، تحقیق محمد الکاظم، طهران، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی
- ##-زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: پاژنگ -۱۳۶۹
- ##-مجتهدزاده، پیروز، (1381)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت
- ##-میرباقری فر، سیدعل یاصغر و آزاده کرمی، (1386)، (پیوند هویت ملی و سیاست کشورداری در بخش اسطوره‌های شاهنامه، همایش ملی زبان و ادب فارسی سند هویت ملی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا
- ##-نقاوه الآثار، احسان اشراقی، ج ۲، انتشارات علمی و فرهنگی)
- ##-اقبال، عباس (۳۷۸ - تاریخ ایران پس از اسلام، نشر نامک، تهران)
- ##-پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۵- شاه اسماعیل اول پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی، بیجا) ##-جهانگیری، علی (۱۳۶۹ - فرهنگ نام های شاهنامه، تهران، انتشارات برگ -)
- ##-روملو، حسن (۱۳۴۹)
- ##-احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب -

- ##- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱ - تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، ج ۵، تهران)
- ## -فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹-شاهنامه، تصحیح ژول مول، ترجمه مقدمه جهانگیر افکاری، چاپ چهارم، شرکت سهامی کتابهای جیبی -)
- ##-لینپول، استانلی (۱۳۶۳ - طبقات سلاطین اسلام ، ترجمه عباس اقبال دنیای کتاب)
- ## -مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴- تاریخ گزیده ،تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر)
- ## -منتظر صاحب، (۱۳۸۴- عالم آرای شاه اسماعیل، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران- .)
- ## -منشی ترکمان، اسکندربیک (۱۳۷۷ - تاریخ عالم آرای عباسی، محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب موريسن جرج (۱۳۸۰- ادبیات ایران از آغاز تا امروز، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره
- ## -نوایی، عبدالحسین (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفضیلی، بیجا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)
- ## -موريسن جرج (۱۳۸۰- ادبیات ایران از آغاز تا امروز، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر گستره)
- 45- LakOff G.M. Johnson.(1980). *Metaphors we live By*. Chicago and London: university Of Chicago press. - LakOff G.M. Johnson.(1993). “ The Contemporary Theory of Metaphor” in *Metaphor and Thought*. Ed. A. Ortony. Second Edit. PP. 202-251. Cambridge University Press.
- 46- Breiner, Peter (1996): *Max Weber & democratic politics*, Cornell University Press. - Clarke, Paul A. B., *Andrew voyage Linzey* (1996): *Dictionary of ethics, theology and society*, Taylor & Francis. - Griffiths, Martin {ed} (2007) *International Relations Theory for the Twenty-First Century*. London: Routledge
- 47- Inalcik, Halil (2000), *Ottoman Empire, the Classical Age 1300-1600*, London: Phoenix. - Lapidus, Ira M. (1988), *A History of Islamic Societies*, Cambridge: Cambrige University Press, Reprinted 1999, Chapter 14: *The Turkish migrations and Ottoman Empire*, pp. 303-343. - Storey, C. A (1927-39), *Persian Literature, A Bio-Bibliographical Survey*, Luzac&co., Ltd. Vol. 1, Part 1. - <http://www.britannica.com/EBchecked/topic/373174/Mehmed-II>
- 48- Wing, Patrick,(2007)”The Jalayirids and Dynastic Formation in the Mongol Ilkhanate” ,vol.1,PHD.dissertaion, department of near eastern languages and civilizations, The University of Chicago, Illinois.